

نوشته : ادوارد ا . تیبال  
ترجمه و تخلص : علی اصغر کاظمی

## جنگ مولود شکست سیاست

### نقدی بر نظریه کلاوس ویتز\*

مقدمه :

با وجود گذشت زمانی طویل از هنگامیکه Clausewitz سنفونی جاودانی " جنگ " خود را تصنیف نمود و با وجود آنکه در این اثناء طبیعت جنگ و تسلیحات بکلی دگرگون شده است مع الوصف تئوری بنیادی و آموزشی اکثر کارشناسان استراتژی نظامی از سال ۱۸۶۵ تغییر ناچیزی به خود دیده است . توضیحی که عموماً " برای این کمبود گفته میشود اینست که " کلاوس ویتز " چنان فلسفه اساسی از جنگ بنیاد نهاد که اصول آن در هر نوع شرائط زمان و مکان قابل پذیرش و عملی است . با وجود این ، برای یک پژوهنده فلسفی ، در بنیاد فکری و ذهنی " کلاوس ویتز " بگونه خلاء و کمبود به چشم می خورد . برای یک پژوهنده تاریخ بنظر می رسد که او از نمونه های بسیار محدود رویدادهای تاریخی نتایجی کلی کسب نموده است . از دیدگاه عملی بنظر نمی رسد تئوری های " کلاوس ویتز " در مفاهیم گسترده تر قابل اجرا باشند .

در این مقاله سعی خواهد شد که دورنمای تاریخی آموخته های " کلاوس ویتز " و فلسفه بنیادی دکترین او و هم چنین اعتبار عملی آنها در جنگهای ۱۸۷۰ مورد نقد و بررسی قرار گیرد . پذیرش کورکورانه فلسفه " کلاوس ویتز " در تفکر علمی استراتژی مدرن

\* U.S. Naval War College Review, 1974



مارا به طرح مسائلی و ادار می کند . تاریخ، و بطور واضح تر رخداد جنگ ۱۸۷۰ اشتباه فلسفه " جنگ به عنوان وسیله " را عیان ساخت .

بیشتر اشتباهات در افکار استراتژیکی امروز معلول عدم تمیز استراتژی از سیاست است و این ناشی از پذیرش اصلی است که به موجب آن " کلاوس ویتز " جنگ را ادامه سیاست پنداشته است . البته نمی توان با خوش بینی تمام انتظار داشت اندیشه های قلیلی که در این مقاله آمده است بتواند همگان را در طرد فلسفه " کلاوس ویتز " یاری دهد . در حقیقت حصول چنین نتیجه ای مورد نظر نیست زیرا هنوز گفتنی ها و آموختنی ها در افکار کلاوس ویتز مخصوصاً " در زمینه عوامل روانی جنگ بسیارند . این مقاله اگر بتواند فقط خواننده را وادار به تجدید تفکر در قبول فلسفه " کلاوس ویتز " نموده و طرح سؤال را بجای پذیرش بی چون و چرا در او ترغیب کند در منظور خود توفیق حاصل کرده است .

برای یک غیر نظامی کشف این مطلب که راهنما و کتاب آسانی استراتژیست های نظامی کنونی کتابیست که نگارنده آن در حدود ۱۵۰ سال قبل آنرا به عنوان یک " توده تکامل نیافته " توصیف کرده ضربه ایست تکان دهنده . با تحولات وسیعی که از اواسط قرن نوزدهم به این طرف در تکنولوژی و افکار نظامی بوجود آمده ، مشکل است که از توصیف " کلاوس ویتز " به عنوان یک مصنف و مستنجم نامنظم تاریخ احتراز جوئیم . روی همین اصل می توان برای نظر " Alfred Vagts " در شکوه از کلاوس ویتز که معتقد بود نوشته های وی وسیله کسانی خوانده و تفسیر گشته که از شرایط زمانی فلسفه جنگ در تاریخ آگاهی بایسته نداشته اند ، اعتباری درخور ملاحظه قائل شویم .

بدون آنکه بخواهیم " Vagts " را ضد کلاوس ویتز جلوه دهیم هر کس به آسانی ممکن است چنین حقیقتی را حتی در افکار وی احساس کند . زیرا هنگامیکه تحول صنعتی هنوز در نطفه بود " کلاوس ویتز " خاطر نشان ساخت که هر دوره تاریخ شکل ویژه ای از جنگ با شرایط و عوامل مربوط به خود دارد ، و هر کس دید ویژه خود را از تئوری جنگ بر اساس بنیادهای فلسفی بسط و توسعه خواهد داد . بنا بر این رویدادهای هر زمان بایستی با ویژگی های همان زمان مورد قضاوت و سنجش قرار گیرد . عدم رعایت این اصل به وضع تئوری های غلط درباره طبیعت و منشاء جنگ منجر خواهد شد .

معمولاً هر منتقدی که در باب کلاوس ویتز مطالعه می کند در آغاز سخن خود اشاره به این موضوع می نماید که آنچه کلاوس ویتز نوشته است با زمان فعلی هماهنگی ندارد .



البته چنین اشاره‌ای بدیهی است زیرا "کلاوس ویتز" در زمانی افکار خود را به رشته تحریر درآورد که جنگ تنها شامل یک سری مانورهای هندسی ارتش‌های قرن هیجدهم بود و اصولاً "به عملیات نظامی اطلاق می‌شد". سرنوشت جنگ‌ها در آن تاریخ وسیله ارتش‌ها در صحنه کارزار و عملیات مشخص می‌شد. در آن زمان نقش غیرنظامیان غیررزمنده در جنگ برای کلاوس ویتز، "هنری اوانس لوید" "Henry Evans Lloyd" ویا "دیتریش فون بولو" "Dietrich Von Bulou" عاملی ناشناخته بود.

مطالعات بعدی، آمارهای تکان دهنده‌ای را برملاء ساخت. در خلال جنگ اول جهانی ۱۳ درصد کشته‌شدگان غیر نظامی بودند. در جنگ دوم جهانی این تعداد به ۷۰ درصد و در جنگ کره این رقم به ۸۴ درصد رسید. در ویتنام هم هنگامیکه آمار نهایی تلفات جنگ گردآوری شود، احتمالاً رقم به ۹۰ درصد بالغ خواهد گشت. در جنگ آینده نیز ممکن است تلفات غیر نظامیان به ۱۰۰ درصد و نظامیان به صفر درصد برسد. بدون اتکاء و اعتماد کلی به این آمارها روشن است که زیربنای تفکر "کلاوس ویتز" ضرورتاً "خارج از زمان خواهد بود و با عصری که انهدام کلی شهرها با سلاحهای کلاسیک و تخریب کشورها با سلاحهای هسته‌ای در قدرت بشر است، هماهنگی و سازگاری ندارد.

پیدایش سلاحهای هسته‌ای، تجدید نظر در تفکر استراتژیکی را ایجاب کرده است، با وجود این بنظر می‌رسد که در کیفیت آموزشی نظری کلاوس ویتز تغییری داده نشده است. در صورتیکه احتمال وقوع جنگ هسته‌ای برخی از اصول بنیادی وی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. برخلاف عقیده کلاوس ویتز که جنگ مطلق یا کلی را غیر متحمل می‌پنداشت. اکنون وجود سلاح هسته‌ای آنرا ممکن کرده است. یکی دیگر از گفته‌های او که همواره به آن اشاره می‌کند مبنی بر اینکه "جنگ ادامه سیاست است" بایستی پرسید که چه نوع سیاستی ممکن است در یک جنگ همه‌جانبه هسته‌ای ادامه یابد.

لذا از نظر منطق، ایده "جنگ به عنوان ادامه سیاست" بنظر نمی‌رسد در مورد درگیری هسته‌ای مفهومی داشته باشد. هنوز برخی معتقد به اعتبار اصل مذکور برای کلیه جنگ‌ها به استثناء جنگ کامل هسته‌ای هستند لکن هر کس که در صحنه کارزار ویتنام قدرت انهدام جنگنده‌های B-52 را مشاهده کرده باشد سؤال خواهد کرد که آیا جنگ هسته‌ای می‌توانست مخرب تر از آن باشد؟ در اثنائی که بمب‌ها بر مراکز جمعیت دشمن خیالی ریخته می‌شود، چگونه ارتباط سیاسی می‌تواند برقرار شود؟



بنابراین شاید ، تئوری "کلاوسویتز" فقط در اختلافات خیلی محدود که در آن طرفین مخاصمه از قوای مختصری استفاده می کنند عملی باشد و نکته در همین جاست . اگر اصول کلاوسویتز فقط برای موارد محدود و مشخص جنگ قابل اجرا باشند پس دیگر نمی توانند اصول فلسفی برای زمانهای بعدی بوده و اعتبار خود را برای هر نوع درگیری نظامی در تاریخ حفظ کنند . بنابراین سؤال به این ترتیب مطرح می شود که آیا آموخته های "کلاوسویتز" مخصوصاً "اعتماد وی به این اصل که جنگ یکنوع ادامه اعمال سیاست است ، با وجود ارزشی که ممکن است از نظر فلسفی و متافیزیک داشته باشند تا چه اندازه در زمان و روزگار ما اعتبار عملی دارند ؟ و باز در این جاسؤال دیگری به ذهن می رسد که آیا "کلاوس ویتز" فیلسوفی بود که خود را با استراتژی سرگرم می ساخت یا استراتژیستی که با فلسفه بازی می کرده است ؟

### کلاوس ویتز "بعنوان یک فیلسوف"

طرفداران "کلاوس ویتز" معتقدند که اثر او یک تاریخ جنگ نیست بلکه فلسفه جنگ است . این نویسنده در زمینه های عمومی اختلاف بین فلسفه و ایده ژولوزی تحقیق نکرده است . ولی برای یک پژوهنده فلسفه - که نظام را بنای مطالعه طبیعت عالم می داند - قبول تفکرات متضاد و نامنظم کلاوس ویتز در فلسفه مشکل است . حتی یکی از طرفداران و تحسین کنندگان "کلاوس ویتز" Roger Ashley Leonard در این عقیده شریک است که این نویسنده تحقیقات خود را در مسیر باریکی از رویدادهای تاریخ ادامه داده و از روش های تطبیقی در مطالعات خود استفاده محدودی کرده است و متأسفانه در بحث خود در زمینه "جنگ مطلق Absolut War" گفته های ضد و نقیص دارد . شاید مسئله این باشد که "کلاوس ویتز" کوشیده موضوع جنگ را از نظر فلسفی مطالعه کند ، در صورتیکه اساساً "جنگ یک پدیده غیر فلسفی است . اکثر مردم معتقدند که جنگ مثل هر عمل خشونت آمیز ، یک رویداد غیر منطقی است پس چگونه می توان یک عمل غیر عقلایی را از نظر منطق توجیه و قضاوت کرد ؟ پس آنچه که برای قبول تئوری "کلاوس ویتز" ضروری است ، نمی تواند یک عمل عقلایی وابسته به ایمان و اعتقاد باشد . شاید بهتر باشد که از "کلاوس ویتز" نه به عنوان یک فیلسوف ، بلکه به عنوان یک پیام آور که کتاب "در باب جنگ On War" به منزله انجیل او باشد یاد کنیم .

نوشته های "کلاوس ویتز" درست مثل همان انجیل مورد تعبیر و تفسیر قرار می گیرد



وهر مفسر فکر می‌کند که بهتر از دیگران بازگو کننده عقاید او است. در حقیقت، "کلاوس ویتز" می‌تواند بعنوان شاهد هر موضوعی و برای پشتیبانی از هر ادعائی مورد استناد قرار گیرد و هر کجا می‌توان با این جمله آشنا بر خورد کرد "منظور واقعی کلاوس ویتز این بود که . . . . . " وقتی به "کلاوس ویتز" بعنوان یک منبع عقاید و نظرات متضاد می‌نگریم پاسخ اینست که آموخته‌های وی بنحوبایسته درک نشده‌اند. و همچنانکه "Leonard" متذکر شده "اگر کلاوس ویتز اشتباه درک شده است . . . همه تقصیر آن متوجه پیروان او نیست". "کلاوس ویتز" مانند سایر پیام‌آوران از پیروان خود مقدار زیادی ایمان و اعتقاد می‌خواهد. در عوض او به آنان می‌آموزد که چگونه به آنچه که غیر قابل تفکر است بیاندهند. در نتیجه از جنگ نه به عنوان یک خشونت بی‌معنی بلکه به عنوان ادامه سیاست یایک وسیله منطقی اعمال سیاست یاد می‌کند. این ممکن است اندیشه یک پیام‌آور خوب باشد ولی نمی‌تواند یک فلسفه معقول تلقی شود.

### "کلاوس ویتز و کانت"

این حقیقت آشکار شده است که "کلاوس ویتز" از پیروان مکتب فلسفی کانت است با وجود این، خارج از عاریت‌های ابتدائی که کلاوس ویتز از تئوری ایده آل کانت گرفته که در مقابل آن واقعیت‌بایستی ارزیابی شود، در کتاب "در باب جنگ" کمترین شباهتی از کیفیت تعقل فلسفی کانت بچشم نمی‌خورد لیدل هارت "Liddlell Hart" در تذکار این واقعیت می‌گوید: "کلاوس ویتز" بدون آنکه تعقل واقعی را آموخته باشد روش بیان فلسفی را دنبال کرده است. *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

پس اگر "کلاوس ویتز" از پیروان کانت بشمار آید بایستی گفت که در تعقل فلسفی کانت بسیار محدود بوده است. در نوشته‌های او واقعا "چیزی بچشم نمی‌خورد که برساند "کلاوس ویتز" درباره آثار معروف کانت خوانده یا شنیده باشد. و متأسفانه تئوری حکومت بین‌المللی وی برای نیل به صلح مداوم و ختم جنگ بین دولتها چندان نافذ بنظر نمی‌رسد. کلاوس ویتز هم چنین دلیلی بدست نمی‌دهد که مبین آن باشد که هرگز با عقیده کانت که جنگ را یک عمل غیرقانونی و وحشیانه تلقی نموده، بر خورد کرده باشد. و این در واقع مخالف تز کلاوس ویتز است. بنابراین می‌توان گفت که این نویسنده، یا بطور خیلی اجمالی و محدود با افکار کانت آشنا شده و یا ناشناخته از کنار آنها گذشته است.



بحث در باره " کلاوس ویتز " به عنوان یک فیلسوف ، بدون نقد همبستگی منطقی آموخته‌های او کامل نخواهد بود . همانطور که قبلا " اشاره شد ، " کلاوس ویتز " می خواست با سلاح منطق به دفاع غیر منطق برود . چنین رفتاری بیشتر از همه جادر کوشش او جهت توجیه جنگ به عنوان ادامه سیاست متجلی می شود . در اینجا از دیدگاه کاملا " متافیزیک به بررسی اعتبار این اندیشه می پردازیم .

در آغاز میتوان توجیه کرد که معمولا " سیاست خارجی یک روش معقول برای فعالیت‌های متقابل بین المللی است . حالا اگر این سیاست بخودی خود غیر معقول باشد ، بدیهی است که هر نوع جنگ بعنوان ادامه آن سیاست نیز بهمان ترتیب بی معنی و غیر منطقی خواهد بود .

اگر سیاست معقول است و اگر جنگ فقط ادامه سیاست است پس نتیجه میشود که جنگ نیز یک واقعه معقول است . ولی میتوان ادعا کرد که درست خلاف آن بحقیقت نزدیکتر است . جنگ فعالیت یا عملی است که بار رفتار معقول سازگاری ندارد پرفسور " A. C. Genova " استاد فلسفه " Wichita State University " در کتاب ارزنده خود بنام " آیا جنگ میتواند منطقی توجیه شود " از دید متافیزیک ، نامعقولی جنگ را عمیقا " مورد تحلیل و بحث قرار داده است . این مقاله گنجایش بررسی عمیق این مطلب را ندارد ، لکن بد نیست نظری اجمالی به افکار وی بیافکنیم .

جنگ مانند هر فعالیت دیگر ممکن است از جهات زیر مورد تحلیل قرار گیرد :

- زمینه‌هایی را که در بر می گیرد .
- غایت و هدفی که منظور آنست .
- قواعد و روش‌های قابل درکی که ناظر بر اعمال آن جهت نیل به مقصود هستند .
- بعبارت دیگر ، فعالیت‌های جنگی در موقعیت و زمینه و بمنظور مشخصی تحت قواعد مدون حادث می شود . حال برای آنکه یک فعالیت منطقی باشد ، قواعد و روش‌های ناظر بر آن بایستی علاوه بر آنکه با هم سازگاری داشته باشند در زمینه مورد نظر نیز باید قابل اجرا بوده و به منظور و هدف غائی مربوط باشند . با چنین نگرشی جنگ یک فعالیت غیر معقول است زیرا از آن به عنوان وسیله ای برای اعمال سیاست استفاده می شود .
- بدون شک برخی از خوانندگان تاکنون سؤال کرده اند پس تکلیف جنگ به عنوان دفاع مشروع از خود و برای حفظ صیانت و حاکمیت ملی چه می شود ؟ آیا چنین جنگی را که منظور



آن حفظ موجودیت خود باشد می توان معقول قلمداد کرد ؟ در پاسخ باید گفت که تلقی حفظ موجودیت و صیانت بعنوان دفاع از خود دارای مفاهیم متضادی است عمل دفاع مشروع معمولاً محدود به وجود شرایط تهاجم آشکار است و آن فقط تا حد ضرورت برای بقاء و صیانت وجود مدافع تجویز می شود . در این حالت مدافعین با رعایت نظام و قواعد جنگی فقط در مقام خنثی کردن جملات مهاجم عمل خواهند کرد . نکته ای که باید خاطر نشان شود اینست که با وجود آنکه لغت جنگ به هر دو عمل تهاجمی و تدافعی اطلاق می شود مع الوصف تحلیل این فعالیت ها آشکار خواهد ساخت که این دو عمل با هم مغایرند . متأسفانه در عمل ، تفکیک دو حالت تهاجم و تدافع مشکل می شود زیرا هر یک از طرفین مدعی دفاع از موجودیت خود خواهد بود .

وقتی " کلاوس ویتز " ادعا کرد که جنگ ادامه سیاست است ، او مقصود خود را فقط به عمل دفاع از خود بعنوان سیاست حفظ موجودیت محدود نکرده . و از جنگی صحبت می کند که بعدها " بیسمارک Bismark " به منظور اعمال سیاست از آن استفاده کرد . و چنین جنگی فاقد بنیاد منطقی و معقولی است که در فوق بدان اشاره شد . همانگونه که " Robert Ginsberg " گفته است : " انگیزه و دلیل اساسی در هر نوع جنگی ، نامعقولی انسانست . انسان مسلح به شعور بایستی قادر به کنترل خود باشد او همچنین بایستی قادر به کنترل " کلاوس ویتز " نیز باشد . "

### جنگ و سیاست

قبلاً اشاره شد که منظور این مقاله نقد و بررسی تئوری معروف " کلاوس ویتز " یعنی " جنگ ادامه سیاست است " می باشد . بدون شک توجیه جنگ به چنین وضعیتی معصومیت خاصی به آن داده و کششی برای قبول آن بوجود آورده است . البته تا زمانی که ملت ها موجودیت دارند ناچار به تنظیم قواعدی در روابط بین خود هستند و این همان سیاست است . اگر جنگ ادامه این روابط متقابل باشد ، پس چیزی طبیعی خواهد بود و در آن صورت دیگر جنگ در مقابل صلح نخواهد آمد بلکه جنگ در مقابل سیاست خود نمائی خواهد کرد .

معمولاً از بیان جنگ به عنوان یک عمل مستقل احتراز جسته شده است . حتی " کلاوس ویتز " با وجود اینکه قائل به وجود گرامر ویژه جنگ می باشد از قبول این امر که جنگ منطق مخصوص بخود را بوجود می آورد خودداری کرده است . ولی تجربه در هر جنگ و برای مثال در جنگ ۱۸۷۰ نشان داده که به موازات پیشرفت جنگ ضرورتاً " منطق ، هدف و غایت



وجودی آن نیز شکل مخصوصی بخود می گیرند .

"کلاوس ویتز" همواره هشدار داده است که هدف سیاسی جنگ بایستی مقدم بر هدف نظامی آن باشد ولی معمولاً چنین نیست . وی تأکید می کند که جنگ بایستی بعنوان یک چیز مستقل تلقی شود ، و بر اساس همین گفته است که ما می توانیم از مراجعه به تاریخ نظامی احتراز جوئیم . اگر این ادعا را قبول نداشته باشیم ، تاریخ نظامی را نفی کرده ایم . با وجود تقدیمی که "کلاوس ویتز" از نظر سیاسی بر هدف نظامی جنگ قائل است ، او مصراً معتقد است که نظامیان بایستی از تصمیمات سیاسی مستقل باشند و در حقیقت بایستی در موقعیتی باشند که آن تصمیمات را تحت نفوذ خود قرار دهند . پیروان کلاوس ویتز همواره سعی در تفسیر آن چیزهایی کرده اند که ممکن بود وی به آنها اندیشه کند ولی نتایج حاصله همیشه قانع کننده نبوده است . "Rothfels" در بیان دلیلی بر این مدعا می گوید " حتی دموکراسی ها در وضعیت هایی بوده و خواهند بود که در آن ضرورت های نظامی ملاحظات سیاسی را کنار می زنند . "

با وجود آنچه که گذشت لازم به تذکر است که اندیشه " کلاوس ویتز " همواره در جهت برتری هدف سیاسی بر هدف نظامی استوار بوده ، مع الوصف تضاد نهادی در نوشته های وی باقی مانده است . کوشش وی در نگرش به جنگ بعنوان ادامه سیاست قابل احترام است لکن واقعیت جنگ ، با همه زشتی ها و خشونت ها و ضرورت نظامی ، تئوری " کلاوس ویتز " را نفی کرده است . ایده جنگ بعنوان وضعیتی که در آن علل سیاسی همواره روشن بوده و نظامیان آگاهی کامل به عوامل سیاسی و انگیزه آن داشته و طرح های خود را با توجه به داده های فوق تهیه و تدوین می کنند ، جز خواب و خیال چیزی نیست . آیا نیازی به تذکار My Lai و MacArthur برای اثبات این مدعا است ؟

"کلاوس ویتز" جنگ را آنگونه که باید باشد توصیف کرده ولی نه آنطوریکه هست . پس اگر بگوئیم جنگ ادامه سیاست به وسایل دیگر است مثل اینست که بگوئیم دوئل ادامه بحث است به طریقی دیگر . این مقایسه چندان هم نامعقول نیست زیرا "کلاوس ویتز" جنگ را به دوئل در قوای گسترده تر تشبیه کرده است . و تشابه دیگر آنها در این است که از دو قرن پیش به اینطرف دوئل یک انگیزه طبیعی انسان شناخته شده . دوئل بعنوان وسیله تسویه اختلاف و دفاع از شرف انسانها از روزگاران اولیه نیز وجود داشته است . تنها اختلافی که در دنیای کنونی بین جنگ و دوئل می توان یافت این است که در



اجتماع متمدن امروزی دوئل منسوخ و تحریم شده است . بنظر می رسد که بالاخره انسانها دریافتند که عمل نزاع در دوئل کاری نامعقول است و برنده یک دوئل که برای دفاع از حیثیت و شرف خود نزاع کرده در حقیقت اگر کمتر از بازنده کسب حیثیت نکرده باشد بیشتر از او تحصیل شرف نکرده است . در نتیجه یک دوئل نمی تواند ادامه یا راه حل یک مناظره باشد ، همچنانکه جنگ ادامه یا نتیجه یک سیاست نیست .

" کلاوس ویترز " مدعی بود که جنگ و سیاست نباید و نمی توانند از هم تفکیک شوند ، و این ادعا منجر به آن می شود که جنگ فقط نوعی بیان سیاست است ، سیاستی که ممکن است روی کاغذ نوشته شود یا در صحنه کارزار متجلی گردد . اگر می شد " کلاوس ویترز " را نویسندگانی شوخ طبع تصور کرد ، شاید این بهترین لطیفه او باشد . اگر کسی نتواند اختلاف اساسی بین نبرد در میدان جنگ و تحریر سیاست بر کاغذ را دریابد ، پس هرگونه اختلاف بین جنگ و صلح ، دوست و دشمن ، مناظره و دوئل از میان خواهد رفت . آنها که بین نگارش یک مکتوب به کسی و یا روانه کردن آتش گلوله ای بسوی او تفاوتی قائل نیستند ، احتمالاً " خواهند گفت هر دو عمل فوق نوعی تماس انسانیست فقط با درجه و کیفیت مختلف . حال برگردیم به عقاید متفکرانی که جنگ را نه بعنوان ادامه سیاست بلکه بعنوان بن بست و شکست سیاست دریافته اند .

### جنگ مولود شکست سیاست

منظور " کلاوس ویترز " از اینکه جنگ ادامه سیاست به طرق دیگر می باشد اینست که روابط سیاسی بین دولت ها در خلال جنگ بر قرار می ماند و به چیزی کاملاً متفاوت تبدیل نمی شود . اگر به خشونت ، هرج و مرج و تنفری که متعاقب جنگ پدید می آید توجه کنیم قبول چنین چیزی مشکل بنظر می رسد . البته می توان گفت که نوعی تماس سیاسی در خلال مخاصمه وجود دارد و آن معمولاً " تماسی است که یکی از طرفین متخاصم ، تسلیم مشروط یا بلاقید و شرط دیگری را خواستار می شود . در حقیقت اینطور بنظر می رسد که ادعای " جنگ بعنوان مولود شکست قطعی سیاست " چندان واهی نباشد .

برای ملتی که در صد در صد گرگونی در روابط موجود قدرت هاست ، جنگ ممکن است بعنوان ادامه سیاست تلقی شود . ولی برای ملت هائیکه روابط خارجی خود را بر اساس صلح و مسالمت استوار کرده اند ، چگونه ممکن است جنگ را ادامه سیاست انگاشت ؟ چنین ملت صلح جوئی اساساً " سیاست جنگی ندارد که ادامه پیدا کند . در این صورت جنگ ضرورتاً "



مفهوم تغییر کلی سیاست یا تدوین سیاست جدید را خواهد داد ، عبارت دیگر آن چیزیکه بعقیده کلاوس ویتز هرگز در جنگ رخ نمی‌دهد. اد میرال J. C. Wylie در کتاب "استراتژی نظامی ، تئوری کلی کنترل قدرت " در همین زمینه با بیانی فصیح‌تر سخن گفته است . مطلبی از این نویسنده بعلمت اینکه هم یک رهبر نظامی و هم یک استراتژیست است سزاوار تذکر است :

" آیا این موضوع که سیاست بعد از وقوع جنگ ادامه می‌یابد ، اندیشه معقولی است ؟ آیا جنگ واقعا " ادامه سیاست است ؟ "

برای ما !؟ چنین تصور نمی‌کنم ! جنگ برای یک ملت غیر مهاجم تقریبا " شکست کامل سیاست است . هنگامیکه جنگ حادث می‌شود ، تقریبا " تمام سیاست‌های قبل از جنگ اعتبار خود را از دست می‌دهند زیرا آنها تحت شرایطی بوجود آمده‌اند که دیگر با حقیقت و واقعیت موجود سازگاری ندارند .

وقتی آتش جنگ شعله‌ور می‌شود ، ما دفعتا " به دنیای کاملا " متفاوت دیگری پناه می‌بریم . حتی دنیای بعد از جنگ کمترین شباهتی به دنیای قبل از جنگ ندارد . با اطمینان می‌توان گفت که در خلال جنگ دوم جهانی هیچ یک از دولت‌های درگیر ، قبل از وقوع جنگ تصور روشنی از اوضاع و احوال بعد از جنگ نداشته‌اند . . . . .

شاید بتوان چنین نتیجه‌گرفت که برای یک دولت مهاجم ، یا کسی که جنگ را عالما " عامدا " شروع می‌کند ، سیاست بعد از جنگ ادامه سیاست قبل از جنگ باشد . برای دولت محافظه کار ، یا کسی که به او حمله می‌شود ، وقوع جنگ مبین شکست سیاست است . . . . .

پروفسور " C. J. Fredrich " از دانشگاه هاروارد ، در طرفداری از ایده جنگ مولود شکست سیاست " می‌گوید :

مشهورترین تئوری کلاوس ویتز که بموجب آن جنگ ادامه سیاست به‌طریقی دیگر است بخودی خود اشتباه و یا لاقابل بسادگی اشتباه درک می‌شود . در مفهوم واقعی ، جنگ ادامه سیاست نیست بلکه طرد سیاست است برای توسل به خشونت . . . . . و آن هنگامی است که انسان از یافتن راه حل سیاسی مایوس گشته و دست به سلاح می‌برد . "

این همان دید سنتی و نقش سیاستمداران و عاملین دیپلوماسی است . دیدی که در حکایت معروف سفیر آلمان در مسکو آشکار می‌شود . هنگامیکه سفیر آلمان در مسکو یادداشت اعلان جنگ ۱۹۱۴ را تسلیم مقامات روس می‌کرد ، دفعتا " به گریه افتاد . گریه او بخاطر



این نبود که سیاست آلمان می‌بایستی بطرق دیگر ادامه یابد ، بلکه به علت آنکه سیاست و دیپلوماسی مواجه با شکست شده بود .

پس نتیجه می‌گیریم که قبول کورکورانه جنگ بعنوان ادامه سیاست ممکن است عواقب وخیمی داشته باشد .

### جنگ بعنوان یک وسیله

یکی دیگر از عقاید "کلاوس ویترز" که قبول آن مشکل بنظر می‌رسد موضوع جنگ بعنوان ادامه سیاست و جنگ بعنوان یک ابزار سیاست ، چندان قابل لمس و درک نیست . اگر جنگ را ادامه سیاست قلمداد کنیم پس خود جنگ جزئی از آن می‌شود ، و چنانچه جنگ را بعنوان وسیله سیاست تلقی کنیم در اینصورت جنگ یکی از ابزارهای است که سیاستمداران در اختیار دارند و متمایز از سیاست ولی وابسته به آنست .

خطر ملاحظه جنگ بعنوان وسیله اعمال سیاست اینست که سیاستمدار ممکن است هر آینه با بن بست سیاسی مواجه شود ، ب فکر استفاده از آن برآید .

"Robert Ginsberg" در مقدمه کتاب فلسفی خود تحت عنوان "نقد جنگ" سؤال بجای جالبی را مطرح می‌کند : " آیا هیچ جنگی در نیل به مقاصدی که روشنفکران مدافع در جستجوی آن بودند موفقیت آمیز بوده است ؟ تنها موفقیتی که بنظر می‌رسد مفهومی در جنگ پیدا کند آنست که حریف متوقف شده باشد و نه آنکه به آمالی جامه عمل پوشانیده شود .

این پرسشی است که هر متفکر سیاسی یا نظامی بایستی برای خود مطرح کند و پاسخ آن بایستی اقلاً " او را وادار به تعمق جدی نماید . یکی از کمبودهای بزرگ "کلاوس ویترز" در این است که او هرگز نخواست از خود چنین سئوالی کند . همانگونه که "Leonard" در مقدمه‌ای بر کتاب "کلاوس ویترز" خاطر نشان کرده است ، این تئوریسین "پروسی" همواره به تاریخ و تاریخ‌نگاران ظنین بود و عقیده داشت که آنها تاریخ را برای پشتیبانی واقعیت تئوری‌های خود دست کاری کرده‌اند . چنین بنظر می‌رسد که "کلاوس ویترز" یک ایده اساسی را در طرح تئوری " جنگ بعنوان یک وسیله مؤثر سیاست " نادیده انگاشته باشد . اعمال خواسته یک ملت بر ملت دیگر وسیله جنگ بدان معنی نیست که هدف سیاسی اجرا شده باشد ، لکن این مفهوم را دارد که یک کشور برتری نظامی خود را بر دیگری ثابت کرده است .



روی هم رفته جنگ با تلخی‌ها و ناکامی‌ها و خشونت‌های خود بدون آنکه به یک هدف سیاسی نائل آید ، باعث وقوع جنگ دیگری می‌شود .

"Robert Osgood" در این باره چنین نوشته است :

" جنگ ابزار خوبی برای اجرای یک هدف سیاسی نیست . . . . . خشونت و انهدام در جنگ باعث واکنش‌های زنجیر واری می‌شود که کنترل آن نه ممکن است و نه قابل پیشگیری . نکته اینجاست که سیاست و دیپلوماسی اصولاً " هنر سازش و بازدارندگی است در صورتیکه جنگ متضاد دکترین فوق است . این عاملی است که بهنگام بررسی طبیعت جنگ به عنوان وسیله مؤثر اعمال سیاست نباید از نظر دور داشت .

یک وسیله برای اینکه مؤثر باشد بایستی چنان طرح و ساخته شده باشد که درنیل به هدف معینی ما را یاری دهد . برای انجام یک منظور سیاسی نیز وسیله‌ای که بکار می‌رود بایستی چنین خصوصیتی داشته باشد . اگر به رویدادهای تاریخ مراجعه کنیم با موارد بسیار نادری برخورد خواهیم کرد که از جنگ بعنوان یک وسیله مؤثر اعمال سیاست استفاده شده باشد ، اگر دیده شده که یک منظور سیاسی بعد از جنگ برآورده شده است ، این بدان معنی نیست که جنگ وسیله نافذی برای انجام آن بوده است . پس بسادگی می‌توان گفت که هیچ‌گونه رابطه آشکاری بین هدف و وسیله‌ای که بکار برده می‌شود وجود ندارد . چون جنگ صرفاً " یک وسیله خشونت و زور است و ابزار معقولی برای اعمال سیاست نیست .

معمولاً " انسانها در مقابله با مسائل از روش‌های عملی و تجربی استفاده می‌کنند . در قبول ادعاها به کیفیات نهادی و منطقی آن نگاه نمی‌کنند بلکه فقط می‌پرسند آیا راه کار، عملی است ؟ با استفاده از طرز فکر مذکور در جهت بررسی تئوری کلاوسویتز ، این سؤال را بایستی مطرح کرد : آیا جنگ عملاً " ثابت کرده که می‌تواند یک وسیله مؤثر برای اعمال سیاست باشد ؟ برای پاسخ به این سؤال بررسی تاریخ جنگ و مطالعه سیاست دولت‌های متحارب قبل ، در خلال و بعد از جنگ ضرورت دارد .

البته در این مقاله کوتاه فرصت بررسی تاریخ میسر نیست ، ولی می‌توان بطور خلاصه گفت تنها جنگهایی که رنگ و روی سیاسی داشتند نبردهای قرن هفدهم بودند که البته "کلاوسویتز" آنها را محکوم می‌کند . زیرا این جنگها دامنه وسیع تخریبی و نابودی مردم و پایه‌های اقتصادی را نداشتند و تنها وسیله‌ای برای اعمال سیاست بودند در اکثر موارد موارد جنگ به ندرت بعنوان یک وسیله مؤثر سیاست بکار گرفته شده است .



منطق جنگ همواره بر این بوده که دشمن دیوسیرت و خودی فرشته صفت است و نتیجه آن می شود که دشمن بایستی منکوب شود و خودی نه تنها به یک هدف سیاسی دست یابد، بلکه پیروز شود. جنگ همواره موجد پدیده های نوین است، نظامیگری با ارزش های مربوط به خود، با روش های پیشرفت و توسعه مربوط به خود، با اندیشه های فاتحانه مربوط به خود. جنگ برای همیشه برای آزادی، دموکراسی و حقانیت جنگیده می شود و ندرتا " برای یک هدف مشخص سیاسی پس جای شبهه باقی نمی ماند که جنگ وسیله نافذ موثری برای سیاست نیست.

در خاتمه باید متذکر شد که مقصود این مقاله ستیز با تئوری کلاوس ویتز نبوده و تنها غرض برانگیختن حس کنجکاوی خواننده برای تعمق بیشتر روی آموخته های وی در باب جنگ و رابطه آن با صلح و سیاست است. اکثر نوشته های کلاوس ویتز هنوز از اعتبار بسزایی برخوردار و دارای مفاهیم ارزنده و قابل توجه هستند. مع الوصف تغییر شرایط زمان و مکان باعث کاهش ارزش عملی برخی تئوری های وی شده و حتی درپاره ای موارد دگرگونی اوضاع بحدی بوده که اساس بنیادی برخی اندیشه های وی را اعتبار ساقط کرده است.